

## بازپژوهی مبانی فقهی بیع حقوق مالی در فقه مذاهب اسلامی

مجید وزیری،<sup>۱</sup> مرتضی یوسفی<sup>۲</sup>  
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۱)

### چکیده

گروهی از فقیهان امامیه بر اساس تعریف مشهور که در آن بیع، به «تملیک عین در مقابل عوض معلوم» تعریف شده است، با خرید و فروش «حق مالی» به علت عین نبودن آن، مخالفت کرده‌اند. از فقهای اهل سنت، احناف نیز بیع حق را به دلیل مالیت نداشتن آن محل اشکال دانسته‌اند؛ حال آنکه اندیشمندان فقه مالکی، شافعی و حنبلی قائل به صحت بیع اموال غیرمادی، نظیر منافع و حقوق هستند. افزون بر ایشان، عده‌ای از فقیهان امامیه، ثمن واقع شدن حق مالی را تأیید نموده و بلکه بیع چنین حقوقی را به‌عنوان مبیع یا ثمن، داخل در مفهوم بیع دانسته‌اند. هدف از این پژوهش که به شیوه تحلیلی - توصیفی و تطبیقی گردآوری شده، بررسی امکان یا عدم امکان بیع حقوق مالی در فقه مذاهب اسلامی است. از آنجا که در شرع مقدس اسلام، تعریفی از «بیع» و نیز «مال» ارائه نشده و تبیین مفهوم و ماهیت آن دو، به عرف واگذار شده است، واکاوی ماهیت بیع و مال، با ملاحظه عرف عصر حاضر و نیز بازپژوهی ادله هرکدام از موافقین و مخالفین بیع حق مالی، به منظور دستیابی به واقع، ضروری می‌نماید. یافته‌های پژوهش پس از نقد و بررسی مبانی فقهی بیع حق مالی، حاکی از آن است که نظریه صحت بیع این‌گونه اموال نوظهور، خالی از اشکال است.

- 
۱. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران / [dr.majid.vaziri@gmail.com](mailto:dr.majid.vaziri@gmail.com)
  ۲. کارشناس ارشد فقه مقارن و حقوق خصوصی اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی و مدرس دانشگاه هرات، افغانستان (نویسنده مسئول) / [m.yosefi3@yahoo.com](mailto:m.yosefi3@yahoo.com)

## کلیدواژه‌ها: بیع، عین، اموال غیرمادی، حق مالی، مذاهب اسلامی.

### طرح مسئله

عقد بیع از مهمترین و شایعترین مصادیق عقود معین است؛ از همین رو به «أمّ العقود» شهرت یافته و نه تنها در عرصه قوانین و مقررات داخلی کشورها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، بلکه در عرصه بین‌الملل نیز بذل توجه نسبت به آن بی‌نظیر بوده است. اندیشمندان فقه اسلامی نیز از پرداختن به آن غفلت نورزیده و از این قرارداد در ذیل ابوابی هم‌چون «بیع»، «مکاسب» و «تجارت» به صورت مفصل بحث نموده‌اند. این قرارداد دارای ابعاد مختلفی است که هر یک از آنها را می‌توان به صورت مستقل بررسی کرد. یکی از این ابعاد، شمول یا عدم شمول تعریف بیع، نسبت به اموال غیرمادی و چگونگی برخورد با این‌گونه اموال نوظهور است.

بر بنیاد دیدگاه حاکم بر فقه امامیه، بیع مبادله‌ای است که بین عین، به‌عنوان معوض با مال دیگر، به‌عنوان عوض صورت می‌گیرد. به تعبیر دقیقتر، بر اساس قول مشهور فقیهان امامیه و بلکه نزدیک به اجماع، مبیع یا معوض در بیع، لزوماً باید از سنخ اعیان باشد. شماری از فقیهان، حتی وقوع حق به‌عنوان ثمن یا عوض را نیز محل اشکال دانسته‌اند. از همین رو در اغلب تعاریف فقهی، بر این خصوصیت بیع تأکید شده و بیع به «تملیک عین در مقابل عوض» تعریف شده است. در ماده ۳۳۸ قانون مدنی نیز همین تعریف برای بیع ذکر شده است. بر همین اساس، تقریباً در میان حقوقدانان مشهور است که تنها عین به معنای عام خود (عین معین، کلی در معین و کلی فی‌الذمه) می‌تواند مبیع قرار گیرد (شهیدی، ۱۳۸۸ش، ۴۱). نتیجه روشن این اعتقاد این است که باید اموری هم‌چون منفعت و حق مالی، با قالب دیگری غیر از عقد بیع مورد معامله قرار گیرند؛ بلکه این‌گونه قراردادها را باید تابع قواعد عمومی معاملات و اصل آزادی قراردادها دانست (کاتوزیان، ۱۳۷۸ش، ۴۱). در مقابل، جمهور فقیهان اهل سنت قرار دارند که متذکر شرط «عین بودن» مبیع یا ثمن نشده‌اند؛ با این حال، از منظر احناف منافع و حقوق، مالیت ندارند؛ زیرا معنوی بوده و ذاتاً حیازشان ممکن نیست و لذا از نظر ایشان بیع حقوق، به این دلیل که از مصادیق مال محسوب نمی‌شوند، هرچند جنبه مالی داشته باشند، جایز نیست. اما از دیدگاه سایر مذاهب فقهی اهل سنت، مال هر

چیزی است که دارای ارزش بوده و تلف‌کننده آن ضامن جبران خسارت است. از این رو منافع و حقوق، مال محسوب می‌شوند و بیع آنها خالی از اشکال خواهد بود. از سوی دیگر، به این لحاظ که در کتاب و سنت، مفهوم بیع و نیز مال مشخص نشده است و با توجه به عرفی بودن مفهوم آن دو و تفاوت عرف یک زمان نسبت به عرف زمان دیگر، به نظر می‌رسد بررسی شمول یا عدم شمول تعریف بیع نسبت به اموال غیرمادی و حقوق مالی و نیز به دست آوردن معیار درستی برای مالیت اشیاء، ضروری است. در هر حال موضوع اصلی تحقیق حاضر، مسئله جواز و صحت بیع حق مالی یا قرار گرفتن آن به‌عنوان مبیع و ثمن است که از قضا از مسائل بسیار مهم و مبتلابه این روزگار می‌باشد.

## مفهوم مال

### ۱. مفهوم لغوی مال

مال، واژه‌ای عربی است که از کلمه «مَوْلٌ» مشتق شده و «اموال» جمع آن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۶۳۵/۱۱). در کتاب مصباح المنیر چنین آمده است که: «عربهای بادیه‌نشین حیواناتی نظیر شتر، گاو و گوسفند را مال می‌خواندند» (فیومی، بی‌تا، ۵۸۶). ابن‌اثیر جزری در کتاب النهایه مفهوم مال را واضحتر بیان نموده است: «معنای اصلی مال عبارت است از هر چیزی که در ملک افراد درآید؛ خواه طلا یا نقره باشد، ولی در دوره‌های بعدی معنای آن توسعه یافت، در نتیجه بر هر «عینی» که کسب می‌شد و تملیک آن ممکن بود، مال گفته می‌شد» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴ش، ۳۷۳/۴).

### ۲. مفهوم فقهی مال

فقهای مذاهب اسلامی در تعیین گستره مفهوم فقهی مال، اختلاف نظر دارند. جمهور فقهای اهل سنت و نیز فقیهان امامیه، دایره شمول مال را تا حدی توسعه می‌دهند که شامل اعیان، منافع و برخی حقوق نوظهور همانند حق تألیف، حق سرفقلمی و... نیز می‌گردد. در مقابل، فقهای حنفی قرار دارند که اعیان را به تنهایی، مال می‌دانند. برای به دست آوردن مفهوم فقهی مال، ضروری است، این دو رویکرد، با تفصیل بیشتری مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

## ۱-۲. مفهوم مال نزد جمهور فقهای اهل سنت و فقیهان امامیه

آل کاشف الغطاء از فقیهان امامیه، در تعریف مال گفته است: «مال چیزی است که در عرف، دارای قیمت باشد» (آل کاشف الغطاء، ۱۳۶۹ق، ۱/۱۱۸). برخی از فقهای امامیه برای مال، دو شرط در نظر گرفته‌اند: اولاً مال باید دارای منفعت مقصوده‌ای برای عقلاً باشد؛ ثانیاً شریعت نیز آن منفعت را حلال اعلام نموده باشد و نظیر شراب و خوک که شرعاً مال نیستند، نباشد (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۵۸/۱۰).

شافعی، پیشوای مذهب شافعیه در تعریف مال گفته است: «واژه‌ی مال نهاده نمی‌شود؛ مگر بر اشیاء دارای قیمتی که با آن قیمت دادوستد می‌شوند و نیز بر سکه و نظایر آن که مردم آنها را دور نمی‌اندازند و هر چیزی که در صورت تلف، متلف، ملزم به پرداخت بهای آن می‌گردد؛ هر چند قیمتش اندک باشد (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۵/۱۷۱؛ سیوطی، ۱۴۱۱ق، ۳۲۷). فقهای مالکی نیز مال را چنین تعریف نموده‌اند: «آنچه ملک بر آن واقع می‌شود و مالک به تنهایی در آن، حق تصرف دارد» (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ۲/۳۲). هم‌چنین فقهای حنبلی گفته‌اند: «هر آنچه در شرایط عادی دارای منفعت مباحی باشد، مال نامیده می‌شود» (مرداوی، ۱۴۱۹ق، ۴/۱۹۴).

## ۲-۲. مفهوم مال نزد فقهای حنفی

مفهوم مال نزد فقهای حنفی با آنچه فقیهان امامیه و جمهور فقهای اهل سنت اظهار نموده‌اند، متفاوت است. ابن‌عابدین در تبیین مفهوم مال چنین بیان نموده است: «آنچه طبیعت و سرشت آدمی به آن تمایل دارد و ذخیره آن برای وقت حاجت ممکن است» (ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳/۹). این فقیه حنفی، در جایی دیگر صریحاً بیان می‌کند که مال منحصر در اعیان است (همان، ۵/۵۲) و بنابراین، از نظر فقهای حنفی، منافع و حقوق مال نبوده و اعیان، به تنهایی مال محسوب می‌شوند.

## مفهوم عین

### ۱. مفهوم لغوی عین

به گفته لغت‌شناسان، واژه «عین» دارای معانی متعددی است؛ نظیر چشم، چشمه، جاسوس (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۳/۳۰۱). ماهیت و ذات هر چیز و نیز آنچه در بیرون «ما بازا» دارد

و به وسیله یکی از حواس ظاهری درک می‌شود و جرم و ابعاد و وجود خارجی قابل اشاره دارد (آقایی، ۱۳۸۶ش، ۲۵).

## ۲. مفهوم فقهی عین

فقیهان امامیه در تبیین معنای «عین» چنین گفته‌اند: عین چیزی است که اگر در عالم خارج به وجود آید، به صورت یک جسم سه‌بعدی (دارای طول و عرض و ارتفاع) نمایان می‌گردد (خویی، بی‌تا، ۱۶/۲) و با این حال در منابع فقهی امامیه «عین»، گاه در برابر «دین» به‌کاررفته است؛ به معنای مال موجود، در برابر آنچه نقد نیست و بر ذمه است و گاه در برابر «منفعت» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ۵۳۲/۵). گروهی هم علاوه بر منفعت و دین، «حق» را نیز در مقابل «عین» قرار داده و آن را مشتمل بر عین شخصی، کلی مشاع، کلی در معین و کلی در ذمه دانسته‌اند (خمینی، ۱۳۷۴ش، ۵۱۶/۱؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۰ق، ۵۳/۱؛ جزائری مروج، ۱۴۱۶ق، ۳۳/۱).

فقیهان اهل سنت در کتب فقهی خویش، متعرض معنای اصطلاحی «عین» نشده‌اند و منظور ایشان از این واژه، مفهومی، خارج از معنای لغوی آن نیست (یعنی آنچه در بیرون «ما بازاء» دارد و به وسیله یکی از حواس ظاهری درک می‌شود و جرم و ابعاد و وجود خارجی قابل اشاره دارد). البته باید توجه داشت که در بیشتر موارد، این واژه را در مقابل کلمه «دین» به‌کاربرده‌اند (میلاد، ۱۴۲۶ق، ۲۵).

## مفهوم بیع

### ۱. مفهوم لغوی بیع

بیع واژه‌ای عربی است که گاه به معنای «فروش» و گاهی نیز به معنای «خرید» به‌کاررفته است، از واژگان متضاد به شمار می‌رود و گاهی به معنای «خرید» و «فروش» استعمال شده است (انصاری، ۱۳۸۶ش، ۵۷۰/۱). ابن‌منظور پس از اذعان به این مطلب می‌گوید: «اما دلالت این واژه بر «خرید» قویتر از دلالت آن بر «فروش» است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ۲۳/۸).

## ۲. مفهوم فقهی بیع

قبل از بیان تعریف بیع در اصطلاح فقها، لازم است به این نکته اشاره شود که لفظ بیع، نه دارای حقیقت شرعیه است و نه دارای حقیقت متشرعه، بلکه بیع، «حقیقت عرفیه» دارد که شرع مقدس هم آن را امضا نموده است (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۱۰/۳). بنابراین، «بیع» به عنوان یک عقد و یک حکم امضایی، بر همان معنای عرفی باقی مانده است، فقها نیز در تعریف بیع به معنای عرفی آن توجه داشته و آن را با تعابیر مختلفی تعریف کرده‌اند (قبولی درافشان، ۱۳۹۲ش، ۱۸). این اختلافها به اندازه‌ای است که با همه تلاش فقیهان برای ارائه تعریفی جامع از بیع، مؤلف جواهر الکلام می‌نویسد: «در کتب اصحاب، تعریفی جامع و مانع برای بیع ندیدیم و آنان به تفسیر لغت بیع بسنده کرده‌اند» (نجفی، بی تا، ۲۰۵/۲۲) و لذا مهمترین این تعریفها در فقه امامیه و اهل سنت بررسی می‌شود.

### ۲-۱. مفهوم بیع در فقه امامیه

انصاری در کتاب ارزشمند مکاسب، هفت تعریف در مورد بیع از فقیهان امامیه، نقل کرده و پس از نقد آنها، تعریف موردنظر خود را چنین بیان نموده است: «انشاء تملیک عین به مال را بیع گویند» (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۱۷/۳-۱۱). برخی از فقها این تعریف را بهترین تعریف خوانده‌اند؛ مشروط بر اینکه کلمه «انشاء» حذف شود؛ (آملی، ۱۴۱۳ق، ۱/۹۹) تا انشاء انشاء که تحصیل حاصل است صورت نگیرد (اراکی، ۱۴۱۵ق، ۱/۲۱) و به جای کلمه «تملیک» واژه «تبدیل» جایگزین شود؛ زیرا تملیک از لوازم تبدیل است (آملی، ۱۴۱۳ق، ۱/۹۹). برخی از فقیهان معاصر نیز در تعریف بیع نوشته‌اند: «بیع تملیک مال است به عوض» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ۲۶).

### ۲-۲. مفهوم بیع در فقه اهل سنت

فقیهان حنفی، بیع را عبارت از: «مبادله مال به مال» می‌دانند. برخی دیگر همین تعریف را در آثار فقهی خویش آورده و قید «به گونه تراضی و توافق» را به آخر آن افزوده‌اند (ابن نجیم مصری، بی تا، ۲۷۷/۵؛ غنیمی، بی تا، ۳/۲؛ موصلی، ۱۴۲۶ق، ۵/۳). فقیهان مالکی بر این باورند که «بیع» عقدی معاوضی بر غیر منافع و استمتاع است (صاوی، بی تا، ۱۳/۳). برخی دیگر از فقیهان مالکی این تعریف را عام دانسته و با اضافه نمودن قید «ذو مکایسه» (به معنی رقابت میان طرفین عقد برای کسب سود بیشتر) از دایره شمول آن کاسته‌اند تا عقود

نظیر صلح، هبه و... که در آنها مکایسه‌ای نیست، خارج شوند (دسوقی، بی تا، ۲/۳). فقه‌های شافعی در تعریف بیع گفته‌اند: «مقابله مال به مالی است که قابلیت تصرف [در عوضین، برای دو طرف] با ایجاب و قبول، به نحوی که اجازه داده شده فراهم شود» (حصنی، ۱۹۹۴م، ۲۳۲/۱). برخی از فقیهان شافعی آن را «عقد» معاوضی دانسته‌اند که افاده ملک عین یا منفعت به صورت دائمی نماید (ابن حجر هیتمی، ۱۳۵۷ق، ۲۱۵/۴). به گفته فقه‌های حنبلی بیع عبارت است از: «مبادله مال، هرچند آن مال در ذمه باشد یا منفعتی مباح باشد که به صورت دائمی مورد مبادله قرار می‌گیرد» (حجاوی، بی تا، ۵۶/۲).

به هر حال، بررسی منابع فقهی حکایت از آن دارد که فقیهان، عبارات گوناگونی را در تعریف بیع ارائه کرده‌اند، هرچند کلمات و الفاظشان متفاوت است و این تفاوت الفاظ، اندک تمایزهایی را به دنبال دارد، اما معانی کلمات تمامی آنان بر معنی واحدی دلالت می‌کند. محصول کلام فقه‌های مذاهب اسلامی، پس از جمع‌بندی این است که حقیقت بیع همان «تبدیل» و «تعویض» دو مال است و «تملیک» و «انتقال» شکل‌دهنده ماهیت بیع نبوده و بلکه از لوازم و آثار مبادله به حساب می‌آیند.

## مفهوم حق و انواع آن

### ۱. مفهوم لغوی حق

واژه «حق» مفرد حقوق است و گاه به صورت «حِقاَق» جمع بسته می‌شود. این واژه در اصل لغت به معنی ثبوت و مطابقت داشتن است، چنان‌که راغب می‌گوید: «حق در اصل به معنی مطابقت و موافقت داشتن است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۲۴۶). برخی لغت‌شناسان گفته‌اند حق، نقیض باطل است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۴۹/۱۰؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ۱۰/۱۴۶). طریحی نیز در تعریف واژه حق گفته است: «حق در اصل به معنای مطابقت و موافقت داشتن با واقع است و به صورتهای مختلفی چون واجب، لازم، سزاوار و شایسته به کار می‌رود، هم‌چنان‌که در مورد حق‌الله، حق به معنای واجب و در مورد حق‌الناس، حق به معنای امر شایسته است» (طریحی، ۱۴۱۶ق، ۵/۱۴۸).

### ۲. مفهوم فقهی حق

در فقه امامیه، برای اولین بار انصاری به ارائه تعریفی از حق پرداخت و آن را نوعی سلطه و سلطنت فعلی خواند که در سایه آن، صاحب حق می‌تواند مصلحتی را به نفع خودش به

دست آورد (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۹/۳). فقهای بعد از وی، حق را در دو معنای عام و خاص به کار برده‌اند. در معنای عام، واژه حق، بر هر چیزی که توسط شارع و قانونگذار اسلامی وضع و جعل شود، اطلاق می‌گردد، اعم از اینکه آن عنوان، مالکیت عین یا منفعت و یا سلطنت شخص بر شخصی دیگر یا سلطنت شخص بر چیزی باشد و یا اینکه مراد از آن عنوان، ترخیص یا منع از انجام فعلی باشد (نائینی، ۱۳۷۳ق، ۴۱/۴). فقها درباره حق به معنای خاص و ماهیت آن، تعاریف و بحثهای مفصلی نموده‌اند. برخی از فقها آن را نوعی سلطنت دانسته‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۰ق، ۵۵/۱). برخی دیگر آن را مرتبه ضعیفی از ملک دانسته‌اند (نائینی، ۱۳۷۳ق، ۴۱/۴). برخی دیگر از فقها حق را مشترک لفظی دانسته‌اند که در هر موردی دارای اعتباری خاص با اثری مخصوص می‌باشد و به همین علت آثار حق مختلف است (روحانی مقدم، ۱۳۹۳ش، ۲۰). برخی از بزرگان معتقدند حق از ماهیتی اعتباری برخوردار است که در همه موارد معنای واحدی دارد و به عبارتی دیگر، حق، مشترک معنوی در بین مصادیق مختلف خود است (خمینی، بی تا، ۳۹/۱).

بررسی منابع فقهی اهل سنت نیز بیانگر این نکته است که فقیهان متقدم اهل سنت هم چون فقهای امامیه، به خاطر اکتفا کردن به معنی لغوی حق که ثبوت و وجود است، تعریف اصطلاحی دقیقی برای آن بیان نکرده‌اند (غامدی، بی تا، ۲۲)، اما از سوی متأخرین فقهای اهل سنت، تعاریف متعددی برای حق ارائه شده که به گفته دکتر زحیلی بهترین این تعاریفها آن است که توسط زرقاء مطرح شده است. وی در تعریف حق گفته است: «حق نوعی اختصاص از حیث سلطه و تکلیف می‌باشد که شارع آن را وضع کرده است» (زحیلی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۷/۴).

### ۳. انواع حق: حق مالی و حق غیرمالی

فقها و حقوقدانان اسلامی، به هنگام بررسی حق، آن را از جهات مختلفی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند که این بررسیها به تقسیم‌بندیهای متفاوتی از حق انجامیده است. حق به اعتبار ارزش مالی، به دو قسم تقسیم می‌شود: «حق مالی» و «حق غیرمالی». اگرچه فقها تعریفی از حق مالی و غیرمالی ارائه نکرده‌اند، اما با بیان مصادیق آن، مفهوم این تقسیم‌بندی را تبیین نموده و به حق مالی بودن اموری چون شُفْعَه، زکات، نفقه زوجه و... تصریح کرده‌اند.



از منظر حقوقدانان، حق مالی امتیازی است که قوانین هر کشور به منظور تأمین نیازهای مادی اشخاص به آنها می‌دهد. هدف از ایجاد حق مالی، تنظیم روابطی است که به لحاظ استفاده از اشیاء بین افراد وجود دارد. این دسته از حقوق قابل مبادله و تقویم به پول هستند؛ مانند حق مالکیت و حق انتفاع و حق مطالبه مبلغی پول یا انجام دادن کار معین (کاتوزیان، ۱۳۹۴ ش، ۱/۱۱)، اما حقوق غیرمالی، مجموعه امتیازاتی است که هدف آنها، رفع نیازمندیهای عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق روابط غیرمالی افراد است و ارزش دادوستد را ندارد و به طور مستقیم قابل ارزیابی به پول و مبادله نیست؛ مانند حق زوجیت، حق ولایت و حق حضانت (همان‌جا).

برخی از حقوقدانان «اموال» را به دو دسته «مادی» و «غیرمادی» تقسیم نموده (صفایی، ۱۳۷۹ ش، ۱/۱۲۷) و گفته‌اند: «موضوع مال گاه شیء خارجی، ملموس و قابل رؤیت است؛ مانند خانه، اتومبیل و... که به صورت مادی و در خارج از ذهن انسان وجود دارد و منشأ فایده می‌باشد [که آن را مال مادی می‌نامند] و گاه موضوع مال امری ذهنی و اعتباری است که در خارج و عالم محسوس وجود ندارد؛ لیکن به اعتبار ذهنی، منشأ فایده مادی می‌باشد و از این حیث جزو دارایی شخصی به حساب می‌آید؛ مانند حق اختراع یا حق سهامدار یک شرکت نسبت به سهام همان شرکت و غیره [که آن را مال غیرمادی می‌نامند]» (آقاسی، ۱۳۹۵ ش، ۲۵) و نیز گفته شده: «مال غیرمادی، همان حق مالی است. این حق، خودش مال است، یعنی باید آن را مستقلاً مال دانست؛ خواه بر مال مادی اعمال شود؛ مانند حق سرقتی که در ملک تجاری، برای مستأجر آن ایجاد می‌شود و خواه بر مال مادی اعمال نشود؛ مانند حق تألیف» (صفایی، ۱۳۷۹ ش، ۱/۱۲۷). صاحب‌نظران، حقوق مالی را به دو دسته «حق عینی» و «حق دینی» تقسیم نموده‌اند (امامی، ۱۳۷۱ ش، ۱/۱۲). برخی دیگر حقوق معنوی را نیز بدان افزوده‌اند (آقاسی، ۱۳۹۵ ش، ۲۲)، که در ذیل این بحث بیان خواهد شد.

### ۳-۱. حقوق عینی

حق عینی، نوعی حق مالی است که به عین خارجی تعلق می‌گیرد (امامی، ۱۳۷۱ ش، ۱/۱۲). به عبارتی دیگر، حقوقی که شخص به طور مستقیم و بدون واسطه بر اموال دارد و می‌تواند از آنها استفاده کند را حق عینی گویند؛ مانند حق مالکیت که به موجب آن مالک توانایی

هرگونه انتفاع و تصرفی را در ملک خویش پیدا می‌کند (آقاسی، ۱۳۹۵ش، ۲۲). حق عینی خود بر دو قسم است: حق عینی اصلی و حق عینی تبعی (حسینی، بی‌تا، ۴۷).

### ۲-۳. حقوق دینی

حق دینی، که حق شخصی و ذمی نیز نامیده می‌شود و به اختصار آن را طلب گویند، عبارت از حقی است که شخص نسبت به دیگری پیدا می‌کند و به موجب آن می‌تواند انجام دادن کاری، انتقال مال یا ترک فعلی را از دیگری بخواهد. صاحب این حق را دائن یا طلبکار و کسی را که ملزم است، مدیون یا بدهکار می‌نامند. اصل حق نیز به اعتبار صاحب آن، طلب و به لحاظ مدیون، تعهد یا دین نامیده می‌شود (همان، ۴۳).

### ۳-۳. حقوق معنوی

حقوق معنوی، حقوقی است که داخل در هیچ‌یک از دو دسته پیش‌گفته، نیستند یعنی موضوع آنها شیء معین مادی نیست، بلکه فعالیت فکری و معنوی دارند آنهاست و نیز این حقوق برخلاف حقوق دینی، علیه شخص معینی اعمال نمی‌شوند؛ مانند حق مؤلف و مخترع و هنرمند نسبت به آثار خود (آقاسی، ۱۳۹۵ش، ۲۲). به گفته برخی حقوقدانان این نام‌گذاری خالی از اشکال نیست؛ زیرا ذات حق همواره معنوی و به عبارتی بهتر، غیرمادی است و توصیف حق به معنوی یا مادی صحیح به نظر نمی‌رسد [یعنی تحصیل حاصل خواهد بود]. بر همین اساس است که بسیاری از نویسندگان ترجیح می‌دهند به جای استفاده از اصطلاح «حقوق معنوی» عبارت «حقوق مالکیت فکری» را به‌کار گیرند (همان، ۲۹).

به هر حال منظور از حقوق مالی در این تحقیق، قدرت‌های مالی غیر محسوس و ملموسی است که واقعیت خارجی ندارند؛ خواه از پایگاه مادی برخوردار باشند؛ همانند حق انتفاع، حق ارتفاق، حق سرقفلی و... یا از آن پایگاه مادی برخوردار نباشند؛ مانند مالکیت‌های فکری. به این ترتیب حقوق غیرمادی غیرمالی، خودبه‌خود از بحث خارج هستند.

## بیع حقوق مالی در فقه امامیه

### ۱. دلایل امکان ناپذیری

همان‌گونه که در مباحث گذشته بیان شد، گر چه اغلب فقها قرار گرفتن حقوق به‌عنوان معوض یا مبیع را نمی‌پذیرند و در ثمن یا عوض قرار گرفتن حقوق مالی تردیدی ندارند، با

وجود این، برخی از فقها حتی بر ثمن واقع شدن حقوق مالی هم اشکال گرفته و با استناد به دلایلی، ثمن قرار گرفتن این دسته از اموال را ناممکن دانسته‌اند که در ادامه به بیان این دلایل و پاسخ به آنها پرداخته خواهد شد.

## ۱-۱. دلایل مخالفان ثمن قرار گرفتن حق مالی

### ۱-۱-۱. عدم صحت اطلاق مال بر حق

نخستین اشکالی که بر وقوع حق به عنوان ثمن مطرح گردیده این است که حق، مال محسوب نمی‌شود؛ در حالی که مسلماً عوض در بیع می‌بایست مال باشد. در تلقی سنتی فقه، مال منحصر به «عین» و «منفعت» بوده و بر همین اساس در صدق عنوان مال بر حق (حتی حق مالی) به شدت تردید شده است (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۸/۳)؛ چرا که ظاهر کلام اکثر اهل لغت، این‌گونه است که مال، در اصل فقط شامل طلا و نقره بوده و بعدها به هر عینی اطلاق شده است و مال عرفاً اختصاص به اعیان دارد (حکیم، بی تا، ۴)؛ از همین رو برخی از فقها ثمن واقع شدن حقوق را با ماهیت و تعریف بیع سازگار ندانسته‌اند؛ چرا که در مفهوم بیع «مبادله مال با مال» ذکر شده و حقوق، مال نیستند (شهیدی تبریزی، ۱۳۷۵ق، ۱۴۹/۲).

### نقد و بررسی

برخی از فقها، علی‌رغم تأمل در صدق مال بر حقوق، عوض واقع شدن حقوق را پذیرفته‌اند و چنین تحلیل می‌کنند که آنچه در بیع ضروری دارد این است که در مقابل عین، عوضی قرار گیرد و به اصطلاح، عقد بلاعوض نباشد (شریعت اصفهانی، بی تا، ۲۳۰)، اما دلیلی بر اینکه عوض، لزوماً باید مالیت داشته باشد، وجود ندارد و عرف، انتقال عین در قبال یک حق مالی را نیز بیع به حساب می‌آورد (طباطبایی قمی، ۱۴۱۳ق، ۳/۲). چنان‌که روشن است این فقیهان در واقع بر مال تلقی نشدن حق تردید نکرده‌اند اما با تصرف در شرایط ثمن و حذف شرط مالیت عوض در بیع، راه را برای وقوع حق به عنوان ثمن گشوده‌اند (نجفی ابروانی، ۱۴۰۶ق، ۱/۱۶۵). راهکار دیگری که بسیاری از فقیهان موافق با وقوع حق به عنوان ثمن بدان متوسل شده‌اند، تعمیم در مفهوم مال و اندراج حق در قلمرو اموال است. از نظر اینان همین که در قبال حق، مال پرداخت می‌شود برای تصدیق به مالیت حق کفایت می‌کند؛ زیرا مال، حقیقت شرعی و متشرعه نداشته و به حسب تعریف به هر چیزی که عقلاً بابت آن مال می‌پردازند، اطلاق می‌گردد (بحرانی، ۱۴۲۸ق، ۲۵).

### ۱-۱-۲. عدم صدق عنوان مبادله و معاوضه

یکی از ویژگیهای حقوق این است که همه حقوق یا اغلب آنها قابل اسقاطند، ولی تمامی آنها قابلیت انتقال به دیگری را ندارند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ۳/۳۲۱)؛ مثلاً برخلاف حق تحجیر یا حق سرقفلی که امکان نقل آن به دیگری ولو از طریق صلح وجود دارد، برخی از حقوق هم چون حق شفعه یا حق خیار یا حق قصاص، قابلیت نقل به دیگری را ندارند و تنها می‌توان از اسقاط آنها سخن گفت. با این توضیح اشکالی که در قرار گرفتن اسقاط حقوق به عنوان ثمن مطرح گردیده این است که بیع، نوعی مبادله و معاوضه است و همان‌گونه که مالی از دارایی بایع کاسته شده و به دارایی مشتری افزوده می‌شود، متقابلاً باید مالی نیز از دارایی مشتری کاسته و به دارایی بایع وارد شود (همدانی، ۱۳۷۸ش، ۱۱). به بیان دیگر، بیع از نواقل است نه از مسقطات (نجفی، بی تا، ۲۲/۲۰۹). بنابراین نمی‌توان اسقاط حق را به عنوان عوض قرارداد.

#### نقد و بررسی

به این اشکال پاسخهای تقضی و حلی داده شده است. صاحب جواهر، بیع دین به خود مدیون را که شکی در صحت آن نیست، به عنوان نقض این اشکال مطرح کرده است؛ زیرا در بیع دین به خود مدیون نیز مالی به دارایی مشتری افزوده نمی‌شود و نتیجه بیع، مالکیت مافی‌الذمه و سقوط دین است (الشریف، ۱۳۹۴ش، ۱۰)، اما پاسخ حلی که بسیاری از فقها با استناد بدان، حکم به صحت جعل اسقاط حق به عنوان ثمن داده‌اند این است که آنچه مقوم بیع می‌باشد این است که تملیک مبیع و انتقال آن به دارایی مشتری بلاعوض و مجانی نباشد (اراک، ۱۴۱۵ق، ۱/۱۵). اما این که عوض باید لزوماً به بایع منتقل گردد، دلیلی بر آن وجود ندارد. به بیان دیگر برای اینکه تملیک مبیع، بلاعوض نباشد کافی است در قبال آن، منفعتی عقلایی عاید بایع گردد و عرف، تملیک مبیع در قبال اسقاط حقوقی هم چون خیار یا شفعه یا تحجیر را تملیک بلاعوض تلقی نمی‌کند؛ هرچند در مقابل تملیک مبیع، مالی به دارایی بایع افزوده نشده است. حتی عده دیگری از فقها با این مبنا که بیع از نواقل است نیز مخالفت کرده‌اند (پویان، ۱۳۸۹ش، ۱۸).

### ۱-۱-۳. عدم امکان تملیک متقابل

مفاد این اشکال که در خصوص «مبیع» نیز قابل طرح می‌باشد، این است که بیع، تملیک متقابل عوضین است، یعنی هرکدام از طرفین چیزی را که بر آن مالکیت دارند، به دیگری

تملیک می‌کنند (آملی، ۱۴۱۳ق، ۱/۹۴). به دیگر سخن بیع، تملیک عین در قبال تملیک عوض است و از آنجا که سنخ مالکیت و حق با یکدیگر متفاوت است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ۴)؛ مثلاً کسی که حق تحجیر دارد، رابطه او با زمین نوعی حق اولویت است نه مالکیت و از این رو تملیک متقابل از ناحیه صاحب حق امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اگر بیع، بین مبیعی با حق صورت پذیرد، مستلزم آن است که ملک با بیع به حق و حق صاحب حق به ملک تبدیل شود که این انقلابی خارج از حقیقت بیع است (آملی، ۱۴۱۳ق، ۱/۹۴).

#### نقد و بررسی

این اشکال به چند نحو پاسخ داده شده است: نخست اینکه اساساً بیع نه صرفاً تملیک مال به مال، بلکه تبادل دو مال از حیث اضافه و نسبت اعتباری است؛ خواه این اضافه، اضافه ملکی باشد و یا حقی. به بیان روشنتر، در بیع، هر یک از متعاقدين، اختصاص و علقه‌ای را که با مال دارند؛ با دیگری جابه‌جا می‌کنند (خمینی، بی تا، ۱/۲۶) و این تبادل اضافات می‌تواند از یک طرف تبدیل ملکیت و از طرف دیگر تبدیل رابطه اعتباری از جنس حق و یا حتی از هر دو طرف تبدیل اضافه حقی باشد. پاسخ دیگر اینکه آنچه مقوم بیع است، تملیک عین است و البته این تملیک مجانی و بلاعوض نیست، اما تملیک متقابل، مقتضای ذات بیع نیست؛ یعنی برای صدق بیع کافی است مبیع به مالکیت مشتری درآید و اما این که مشتری نیز لزوماً باید مالی را به با بیع تملیک کند، دلیلی بر آن وجود ندارد (طباطبایی قمی، ۱۴۱۳ق، ۲/۸). برخی از فقها مصادیقی از بیع را بیان نموده‌اند که در آنها رابطه مالکیت وجود ندارد، بلکه رابطه حقیقت مورد معامله قرار گرفته است، با این حال کسی در صدق بیع بر آنها تردید نکرده است؛ مانند بیع موقوفات عامه یا بیع اجناس زکوی از ناحیه حاکم شرع و یا برخی از اقسام بیع فضولی و بیع کلی فی‌الذمه. در این موارد مالک معین و یا حقیقی وجود ندارد تا علقه و اضافه آن با مبیع محقق باشد (خمینی، بی تا، ۱/۲۶). نتیجه اینکه وقتی اصل اضافه مالکیت مورد مناقشه و نقض باشد، مسئله انقلاب هم باطل می‌شود و انتقال اضافه حقیقت - به تبع حق - منافاتی با بیع نخواهد داشت.

### ۱-۲. دلایل مخالفان مبیع قرار گرفتن حق مالی

#### ۱-۲-۱. اختصاص معوض به اعیان به حساب ماهیت و تعریف بیع

مشهور فقهای امامیه، با وجود اذعان به اینکه در تعداد کثیری از اخبار و روایات، لفظ بیع در خصوص نقل و انتقال اموالی به جز عین نیز استعمال شده است (خویی، بی تا ۱۲/۲) و

علی‌رغم اینکه برای لفظ بیع، حقیقت شرعیه و یا متشرعه قائل نیستند و معنای آن را عرفی می‌دانند، هم‌چنین با وجود اینکه تعریف لغوی بیع را مبادله مال با مال می‌دانند، ماهیت عقد بیع را تملیک عین به مال تعبیر می‌کنند (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۷/۳-۱۱) و قید «عین» را که مانع اغیاری هم‌چون منافع و حقوق مالی است در تعریف بیع، ضروری می‌دانند (خویی، بی‌تا، ۱۶/۲؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۸/۱۵). لازم به ذکر است که این گروه از فقها، به کار گرفتن لفظ بیع در انتقال اموالی به‌جز عین را مسامحه در تعبیر می‌دانند (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۷/۳).

#### نقد و بررسی

برخی از فقیهان معاصر از جمله امام خمینی با ذکر دلایلی، نظر مشهور را نمی‌پذیرند و این‌گونه نقل و انتقالات را نیز تابع عقد بیع قرار می‌دهند که قبل از بیان و بررسی این دلایل، ضروری است در ابتدا پاسخهایی که به «اختصاص معوض به اعیان» داده شده، ذکر شود و سپس به آن دلایل پرداخته شود.

#### الف) رفع اشکال بر مبنای ماهیت بیع

هرچند اعتقاد به اختصاص بیع به تملیک عین، شهرت عظیمی در بین فقها دارد اما این قول، مخالفین سرشناسی در بین فقیهان معاصر دارد. توضیح اینکه فقهای متقدم در قرن پنجم اشاره‌ای به لزوم عین بودن مبیع نداشتند (محمدی خراسانی، ۱۳۹۱ش، ۷۲/۴) و طوسی در کتاب المبسوط اطلاق بیع را به نقل خدمت عبد نسبت داده است. به‌علاوه در طوایفی از اخبار کلمه بیع در نقل منافع به‌کار رفته است (خویی، بی‌تا، ۱۳/۲-۱۲). در آثار فقیهان قرون هفتم و هشتم نیز دلیلی متقن بر آن یافت نمی‌شود و صرفاً برخی از فقها در اواخر قرن هفتم به‌طور ضمنی به مسئله عین بودن مبیع اشاره نموده‌اند ولو آنکه صراحتاً لزوم عین بودن مبیع را ذکر نکرده‌اند. در اواخر قرن یازدهم، عینیت مبیع صراحتاً در کلام فقها وارد شد و فقهای بزرگی چون انصاری و نجفی قائل به لزوم عین بودن مبیع گشتند و در قرون بعد هم فقهای دیگری به آنها پیوستند (زاهدی، ۱۳۹۲ش، ۱۲۸). مرحوم امام خمینی در مقابل کسانی که ماهیت عقد بیع را تملیک عین به عوض معلوم یا مبادله مال به مال می‌دانند، ماهیت بیع را تبدیل یا مبادله اضافات می‌دانند. از نظر ایشان افراد نسبت به اموال، روابط اعتباری هم‌چون مالکیت برقرار می‌نمایند که این «روابط اعتباری» به لسان فقهی «اضافه مالکیت» خوانده می‌شود و به وسیله عقد بیع، بایع این اضافه یا رابطه اعتباری خود، با مال

را در مقابل عوض به خریدار اعطا می‌نماید و این اعطا یا تبدیل اضافه، می‌تواند اعطاء رابطه مالکیت باشد که از آن به «تملیک عین» تعبیر می‌شود. در اغلب مصادیق بیع، اضافه مالکیت مورد معامله قرار می‌گیرد، اما نباید اکثریت را سبب دخالت آن در ماهیت بیع دانست (خمینی، بی تا، ۲۷/۱-۲۵). به بیان دیگر، بیع، تبادل اضافات است؛ یعنی تبدیل اضافه‌ای که با بایع با معوض دارد، با اضافه‌ای که مشتری نسبت به عوض دارد و ممکن است این اضافه، اضافه ملکی نبوده و اضافه حقی باشد و کثرت مصادیق اضافه ملکی، نباید موجب محدودیت در ماهیت و اختصاص بیع، به تبدیل اضافه ملکی گردد (همان، ۲۶/۱).

#### ب) رفع اشکال از طریق استناد به مفهوم عرفی بیع

این نحو استدلال، امروز دیگر قابل پذیرش نیست؛ چرا که مناط مالیت، نظر عرف و عقلا است و در هر زمانی باید به عرف و نیازهای مردم در همان زمان مراجعه کرد. لذا با توجه به صدق عنوان بیع بر حقوق مالی نظیر بیع سرقفلی و غیره و نظر به عدم وجود دلیلی بر بطلان آن، از نظر شرعی نیز بیع سرقفلی صحیح است (همان، ۳۲/۱). در این خصوص نکته قابل توجه اینکه برخی از فقهای که بیع را تملیک عین می‌دانند نیز عرفی بودن معنای بیع را پذیرفته و بیان می‌دارند: «عرفاً نقل غیر اعیان، بیع نامیده نمی‌شود و لذا مبیع باید عین باشد» (آملی، ۱۴۱۳ق، ۸۸/۱)، که این بیان خود می‌تواند دلیل بر صحت بیع حقوق مالی در عصر حاضر باشد؛ چرا که در حال حاضر عرف تغییر کرده است و عرفاً انتقال غیر اعیانی نظیر حق سرقفلی و حقوق مالکیت فکری نیز بیع نامیده می‌شود (الشریف، ۱۳۹۴ش، ۱۰) و بنابراین بیع یک حقیقت عرفیه است و معنای آن باید با رجوع به عرف تبیین گردد و این مطلب چیزی است که مرحوم شیخ انصاری نیز به آن صریحاً اشاره نموده است.

#### ج) رفع اشکال بر اساس اعتباری بودن تفاوت مبیع و ثمن

از دیگر دلایل اثبات صحت بیع حقوق مالی، تفاوت اعتباری ثمن و مثن است. برخی از فقها بیان می‌دارند که ثمن و مثن تفاوت واقعی و ذاتی با یکدیگر ندارند و صرفاً برحسب انشای بایع، یکی از عوضین به عنوان مثن قرار می‌گیرد و دیگری به عنوان ثمن، لیکن مبادله به صورت یکسان بین هردو برقرار می‌شود (خمینی، بی تا، ۳۵/۱). بر این اساس، حال که تفاوت عوضین واقعی نیست، می‌توان به کلام گروه مخالف جهت اثبات صحت حقوق مالی نیز استناد نمود؛ لذا همان‌گونه که در ثمن، عین بودن مطرح نیست و عوضیت حقوق مالی، قابل قبول و صحیح است، با توجه به تفاوت اعتباری و نه تفاوت واقعی و حقیقی عوضین،

چه تفاوتی می‌کند که حقوق مالی در این مبادله و تبادل اضافات، ثمن باشد یا مثنی‌ع عوض باشد یا معوض (همان‌جا). در نتیجه، مبیع قرار گرفتن حق مالی نظیر ثمن واقع شدن آن خالی از اشکال خواهد بود.

## ۲. دلایل امکان‌پذیری

بعد از اینکه دلایل مخالفین بیع حقوق مالی بیان شد و مورد نقد قرار گرفت و با توجه به مطالبی که در پاسخ به اشکالات آن دسته از فقهای که بیع حقوق مالی را خواه به‌عنوان ثمن، خواه به‌عنوان مثنی‌ع، ناممکن خوانده بودند، بیان شد، امکان‌پذیری بیع این‌گونه اموال نیز آشکار می‌شود، با این حال ذکر دلایل موافقین بیع حقوق مالی خالی از فایده نخواهد بود.

### ۲-۱. استناد به عرف و عموماً کتاب و سنت

هیچ دلیل، اصل، نص، تلویح و اشاره‌ای در کتاب و سنت درباره لزوم عین بودن مبیع و ثمن وارد نشده است، بر این اساس قائل شدن به عینیت عوضین و یا عین بودن مبیع به‌تنهایی خالی از وجه می‌باشد. افزون بر این، با توجه به آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا: خداوند بیع را حلال و ربا را حرام نمود» (بقره، ۲۷۵)، خداوند فقط تصریح به امضای بیع نموده و به گفته برخی از فقها، این امضاء به نحو قضیه حقیقه است نه خارجی و تحدید آن به عرف واگذار شده است؛ زیرا اگر شارع نظری غیر از آنچه در عرف معهود است، می‌داشت، اهمال و عدم بیان آن در وقت حاجت، جایز نبود؛ لذا معلوم است که طریق شارع همان طریق عرف عقلاست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ۲۳). انکار حقیقت شرعی و متشرعه بیع و اعتقاد به عرفی بودن حقیقت بیع از سوی فقیهان نیز مؤید این دیدگاه است (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۱۷/۳).

برخی از فقها به‌صراحت گفته‌اند که اشتراط عینیت مبیع برخلاف عرف رایج است (خمینی، بی‌تا، ۳۲/۱)؛ زیرا اهل تحقیق با مراجعه به عرف درخواهند یافت که هرچند در عرف روزگاران گذشته، غالباً اعیان خارجی موضوع بیع، در میان مردم قرار می‌گرفت و فقها نیز بر اساس عرف حاکم آن روزگار، حکمی کلی بر لزوم عین بودن مبیع صادر نمودند؛ اما امروزه مواردی وجود دارد که مبیع، عین نیست ولی صدق عنوان بیع بر تملیک آن در مقابل



ثمن، نزد عقلا و عرف ثابت است و اهل عرف شک در صدق عنوان بیع بر آن ندارند (سبحانی، ۱۴۱۹ق، ۳۲۶). گروهی از فقهای معاصر همچون آیات عظام جعفر سبحانی و مکارم شیرازی حتی خرید و فروش این قبیل حقوق را غیرقابل منع دانسته و می‌گویند: «ممکن نیست از اجرای احکام بیع بر فروش این قبیل حقوق، مانع شد؛ زیرا فروش آنها نزد عرف، شایع است، به طوری که همه آن را قبول دارند و مانعی از اطلاق بیع، بر آنها نیز وجود ندارد و عموماً کتاب و سنت نیز شامل حال آنهاست» (همان، ۳۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ۱۵) و بنابراین، دلیل صحت بیع حقوق مالی خود عرف است؛ زیرا اولاً امروزه مال در نزد عرف مختص به عین نیست و بلکه قابل تسری به منفعت و حقوق هم هست (حکیم، بی‌تا، ۱۱)؛ ثانیاً خرید و فروش اموال غیرمادی نظیر سرقفلی، سهام شرکتها، حق اختراع و حق تألیف و امتیاز آب و برق و تلفن و... در بین عرف و عقلا امری متداول و داخل در مفهوم بیع است و علی‌رغم اینکه در اینها مبیع، عین نیست، اما شبهه‌ای در صدق مفهوم بیع بر آنها وجود ندارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ۱۵؛ خمینی، بی‌تا، ۳۲/۱).

## ۲-۲. تأکید بر عین بودن مبیع برای تمیز بیع از اجاره

با بررسی منابع فقهی می‌توان به این مسئله رهنمون گشت که دلیل تأکید آن دسته از فقهای که بر عین بودن مبیع و ثمن اصرار می‌کنند، با وجود اینکه نمی‌توان مدرکی بر این امر در کتاب و سنت یافت و با تصریح به اینکه لزوم عینیت عوضین خلاف عرف رایج است، چیزی جز احتراز از شمول تعریف بیع بر اجاره نبوده و فقیهان به دنبال ارائه قاعده‌ای سهل، برای تمیز بیع از اجاره، بیع را به اعیان و اجاره را به منافع مختص نموده‌اند (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۹۸/۱۵؛ خوبی، بی‌تا، ۱۵/۲). شاید لزوم عینیت عوضین در میان آنان از همین نکته سرچشمه می‌گیرد، به طوری که برخی از فقها صریحاً به آن اشاره کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۰ق، ۸/۳؛ نجفی، بی‌تا، ۲۰۸/۲۲؛ نجفی ابروانی، ۱۴۰۶ق، ۷۲؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ۱۴۸/۴؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۴۷۳/۲). بنابراین از مجموع آثار فقهی می‌توان دریافت که منظور فقیهان از عین، عین در مقابل منفعت است و نه ذات قائم به نفس دارای وجود خارجی که مشتمل بر عین شخصی، کلی در معین، کلی در ذمه و دین می‌باشد (خمینی، بی‌تا، ۳۳/۱) و بدین ترتیب حقوق و دیون را نیز می‌توان از مصادیق عین محسوب نمود.

### بیع حقوق مالی در فقه اهل سنت

با مراجعه به تعاریف فقیهان مالکی (شاطبی، ۱۴۱۷ق، ۳۲/۲) و شافعی (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۱۷۱/۵) و حنبلی (مرداوی، ۱۴۱۹ق، ۱۹۴/۴) از مال، مشخص می‌شود که از نظر ایشان پاره‌ای از حقوق نیز مال محسوب می‌شوند، حتی برخی از ایشان بر مالیت منافع تصریح نموده‌اند (ابوزهره، ۱۹۹۶م، ۵۲) و اما سخن در این است که فقیهان حنفی برخلاف جمهور فقهای اهل سنت، تعریفی از مال ارائه داده‌اند که بر اساس آن، منافع و حقوق، حتی حقوق مالی از دایره شمول مال خارج گشته و «اعیان» تنها مصداق اموال محسوب می‌شوند (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۳۹۸/۴؛ مدرس اعظمی، بی تا، ۸/۱). ایشان در تعریف مال گفته‌اند: «مال، پدیده‌ای است که سرشت انسانها به آن تمایل داشته باشد، در مقابل آن، بهاء پرداخت شود و تصرف دیگران در آن ممنوع باشد» (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۱۶۷/۵). برخی دیگر گفته‌اند: «مال، پدیده‌ای است که علاوه بر تمایل انسانها به آن، قابلیت ادّخار و ذخیره شدن را داشته باشد» (ابن نجیم مصری، بی تا، ۲۷۷/۵؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۵۰۱/۴) و نیز برخی دیگر بر انحصار مال در اعیان تصریح نموده‌اند (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۵۲/۵-۵۱؛ زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۳۹۸/۴). از این جهت ضروری است نظریات فقهای حنفی با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار گیرند، لذا در این بخش پس از بررسی صحت و سقم تعاریف احناف و قیوداتی که می‌توانند معیار شناسایی مال از غیر آن باشند، ادله‌ای بر عدم لزوم عینیت اموال، مطابق با مبانی فقه حنفی ارائه خواهد شد.

#### ۱. نقد و بررسی تعاریف احناف از مال

عده‌ای از فقها معتقدند تعریف احناف از مال جامع و مانع نیست؛ زیرا اولاً طبق این تعریف برخی حقوق غیرمالی هم چون حق استمتاع زوجین نیز مال محسوب می‌شوند، به دلیل تمایل طبع و امکان ادّخار آن، در حالی که احدی این حقوق را مال نمی‌داند؛ ثانیاً؛ برخی از اشیاء وجود دارند که طبع آدمی تمایلی به آنها ندارد، با این حال تردیدی در مالیتشان نیست؛ چون علاوه بر اینکه قابل نگهداری‌اند، انتفاع و بهره‌برداری از آنها نیز امکان‌پذیر است؛ همانند برخی داروها و سموم؛ ثالثاً تمامی مباحات، حتی قبل از احراز، ذاتاً مال محسوب می‌شوند؛ مانند پرند در آسمان، ماهی در دریا، درخت در جنگل، اما با این تعریف مالیتشان زیر سؤال

می‌رود؛ رابعاً برخی از اموال، نظیر سبزیها و میوه‌های تازه، به دلیل اینکه سریعاً فاسد می‌شوند، ذخیره کردنشان امکان‌پذیر نیست، با این وجود تردیدی در مال بودنشان نزد عامه مردم نیست، اما با این تعریف از دایره شمول مال خارج می‌شوند (ابوزه‌رهه، ۱۹۹۶ م، ۴۷؛ زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ۲۸۷۶/۴).

## ۲. ادله فقهای حنفی بر عدم مالیت حقوق و نقد آنها

مطالعه منابع فقهی احناف آشکار می‌کند که بزرگترین دلیل فقهای حنفی بر مال نبودن حقوق مالی این است که این‌گونه حقوق ذاتاً قابل حیات و ادخار نیستند (ابن نجیم مصری، بی تا، ۲۷۷/۵؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲ ق، ۵۰۱/۴؛ زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ۳۹۹/۴) و اما بنا بر آنچه در مباحث پیشین بیان شد، مفهوم مال، از هیچ‌گونه حقیقت شرعی و متشرع‌ای برخوردار نیست. ابوزه‌رهه در این مورد می‌گوید: «الکتابُ الکریم والسنةُ الشریفه جاءت فیها کلمةُ المال و ترکَ للناسِ فهمها بما یعرفون و یألفون، و أطلقَت علی ما کانوا یجرون فی معاملاتهم و لم یرد عن صاحبِ الشرع بیان خاصٌ للمال حتی یكون عرفاً إسلامیاً له» (ابوزه‌رهه، ۱۹۹۶ م، ۴۸)؛ یعنی در قرآن و سنت، کلمه مال براساس استعمالات رایج میان مردم به کار رفته است و صاحب شریعت مفهومی خاص، برای آن تعیین ننموده و بلکه شناخت آن را به فهم مردم واگذار کرده است. در نتیجه ذکر این قیود [تمایل آدمی به آن، ادخار، عین بودن، حیات و غیره] برای مال، ادعای بدون دلیل و مدرک است.

افزون بر این، معنای لغوی مال «کلُّ ما یقتنی و یملکُ» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ۷۰۳/۱۵) «ما ملکته من جمیع الأشیاء» (ابن اثیر، ۱۳۶۴ ش، ۳۷۳/۴) و مخالفت جمهور فقهای اهل-سنت با این قیود، خود دلیل بر عدم حصر مالیت، در اشیاء مدخّر و محاز است، هر چند که انکار مدخّر و محاز بودن حقوق مالی، توسط احناف، غیرواقعی است؛ زیرا با حفظ پایگاه حقوق مالی، حیات و ادخار این‌گونه حقوق نیز امکان‌پذیر است (زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ۳۹۹/۴) و لذا مفهوم مال توسعه پیدا کرده و شامل برخی حقوق نیز می‌شود.

## ۳. بازگشت به معنای لغوی مال

لغت‌شناسان به هر شیئی که به تملیک اشخاص درآید مال گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ۶۳۵/۱۱). برخی از فقهای اهل سنت گفته‌اند: از کلمه «شیء» که در عبارات اهل لغت استفاده شده می‌توان فهمید که نیازی نیست مال وجود خارجی داشته باشد؛ زیرا همینان هر

آنچه موجود یا معدوم باشد، شیء خوانده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۴۷۱)؛ لذا هر چیزی که قابلیت تملک داشته باشد، از موجود [به وجود حقیقی یا اعتباری] و یا معدوم [نظیر منافع]، مصداق مال است (مدرس اعظمی، بی تا، ۲/۲). نتیجه آنکه آن دسته از اموال که جنبه مادی نداشته و تسلط و تصرف در آنها امکان پذیر است، مال خواهند بود.

#### ۴. جایگاه ویژه عرف در فقه حنفی

علمای حنفی افزون بر این که عرف را حجت می‌دانند، میدان عمل به آن را وسیع دانسته، آن را یکی از پدیده‌هایی می‌شمارند که با آن، می‌توان فقه اسلامی را با تحولات روز در جامعه و جهان هماهنگ نمود و نیازهای عالم متغیر و جامعه متبدل را با انعطاف‌پذیری کامل و تبدیل آن مرتفع ساخت. از جانب دیگر به اعتقاد فقهای این مذهب، در صورتی که نصی در مورد مسئله‌ای نباشد، استفاده از عرف واجب است (زرقاء، ۱۴۲۵ق، ۸۷۹/۲؛ زحیلی، ۱۴۲۷ق، ۲۶۷/۱؛ محمد، ۱۴۲۲ق، ۹۴).

به اعتراف فقهای این مذهب در مسائل بسیاری به عرف و عادت مراجعه می‌شود، به گونه‌ای که آن را به‌عنوان اصلی از اصول شرعی پذیرفته‌اند (ابن‌نجیم مصری، ۱۴۱۹ق، ۷۹/۱). در کتاب مبسوط سرخسی نیز آمده است: «حکمی که از راه عرف ثابت شود؛ مثل حکمی است که از راه شرع ثابت شده باشد» (سرخسی، بی تا، ۲۶/۶). افزون بر این، گفته شده که محمد بن حسن شیبانی و ابویوسف دو شاگرد ابوحنیفه، در برخی از مسائل فقهی با شیخ و استاد خود به دلیل تغییر زمان و تبدیل عرف مخالفت نموده‌اند (محمد، ۱۴۲۲ق، ۹۴).

فقهای حنفی که دایره کاربرد عرف را وسیع می‌دانند، در برخی از منابع فقهی معتبر خود، بر عرفی بودن مفهوم مال تصریح نموده‌اند: «وَالْمَالِيَّةُ تَثْبُتُ بِتَمَوُّلِ النَّاسِ كَافَّةً أَوْ بَعْضِهِمْ» (ابن‌نجیم مصری، بی تا، ۲۷۷/۵؛ ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۵۰۱/۴؛ ابوزهره، ۱۹۹۶م، ۴۹؛ حیدر، بی تا، ۱۰۰/۱)؛ یعنی معیار مال بودن اشیا این است که حداقل عده‌ای از مردم مالیت چیزی را بپذیرند و بنابراین با توجه به جایگاهی که عرف در استنباط احکام شرعی در منابع فقهی اهل سنت، به‌ویژه در میان احناف دارد و با ملاحظه این قاعده مسلم فقهی که «لِأَحْكَامِ الْمَبْتَنِيَّةِ عَلَى الْعُرْفِ تَبَدُّلٌ بِنَبْدِلِهِ» احکام مبتنی بر عرف، با تغییر و تحول زمان، قابل تغییر و تبدیل است (زرقاء، ۱۴۲۵ق، ۸۹۴/۲؛ زیدان، ۱۴۳۸ق، ۲۵۸)، به نظر می‌رسد خارج نمودن

حقوق مالی از دایره شمول اموال، امری منطقی و پسندیده نبوده و حتی مخالف مبانی فقهی ایشان نیز به شمار آید؛ زیرا دلیلی بر منع بیع حقوق مالی، نه در کتاب یافت می‌شود و نه در سنت (مدرس اعظمی، بی تا، ۲/۲۵). افزون بر این حقوق مالی در عرف رایج امروزی، «مالیت» داشته و بخشی از اموال را تشکیل می‌دهد، تا جایی که برخی از فقها خرید و فروش «حق سرقفلی» را جایز شمرده‌اند و تعمیم آن به سایر حقوق مالی نظیر خرید و فروش حق اولویت، امتیاز آب و برق و تلفن و حق تألیف و... را صحیح دانسته‌اند (همان، ۲/۲۷).

### نتیجه

۱. با اینکه فقهای مذاهب اسلامی برای تبیین ماهیت بیع از عبارات مختلفی استفاده نموده‌اند، ولی محصول کلام آنان بعد از جمع‌بندی این است که حقیقت بیع همان «تبدیل» و «تعویض» دو مال است و «تملیک» و «انتقال» از آثار بیع محسوب می‌شود.

۲. از عبارات فقهای امامیه چنین استفاده می‌شود که در عقد بیع، عوض و معوض باید «عین متمول» باشند. لذا مشهور فقهای امامیه بیع حقوق مالی را محل اشکال می‌دانند. در مقابل گروهی دیگر از اندیشمندان فقهی این مذهب، شرط عینیت را مخصوص مبیع دانسته و عوض یا ثمن قرار گرفتن حقوق مالی را می‌پذیرند. اما فقیهان معاصر نظیر امام خمینی، آیت‌الله جعفر سبحانی، آیت‌الله مکارم شیرازی و برخی دیگر، بیع حقوق مالی را حتی به عنوان مبیع، خالی از اشکال و جایز می‌دانند.

۳. در منابع فقهی مذاهب چهارگانه اهل سنت، عین بودن مبیع و ثمن ضروری پنداشته نشده است، اما متمول بودن آن دو، یکی از شرایط اساسی عوضین خوانده شده، لذا از نظر ایشان خرید و فروش حقوقی که جنبه مالی دارند، فارغ از هرگونه بحثی جایز است. در میان فقهای اهل سنت، تنها اندیشمندان فقه حنفی قائل به عدم صحت بیع حقوق شده‌اند و دلیل این امر را مالیت نداشتن حقوق بیان نموده‌اند.

۴. مجوزین بیع حقوق مالی معتقدند ادعای انحصار مال به اشیاء مادی در عرف امروزی قابل‌پذیرش نیست و برای تبیین مفهوم مالیت، باید به دیدگاه عرف و عقلا و میل نوعی و رغبت به اشیاء نگریست و در هر زمانی به عرف و نیازهای مردم در همان زمان مراجعه نمود. انکار حقیقت شرعی و متشرعه بیع و اعتقاد به عرفی بودن حقیقت بیع از سوی برخی

از فقیهان و علاوه بر آن، نظر برخی از اندیشمندان مذاهب فقهی مالکی، شافعی و حنبلی مبنی بر مالیت داشتن حقوق و منافع مؤید دیدگاه عدم انحصار مالیت به اشیای مادی است. از سوی دیگر دلیل اینکه واژه عین در تعریف بیع گنجانده شده، چیزی جز احتراز از شمول تعریف بیع نسبت به اجاره نبوده است.

## فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، حاشیه المکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- آقاسی، محسن، وقف اموال غیرمادی در حقوق ایران و فقه امامیه، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۵ش.
- آقایی، محمدعلی، شرح مختصر اصطلاحات حقوقی، تهران، خط سوم، ۱۳۸۶ش.
- آل کاشف الغطاء، محمدحسین، تحریر المجلة، نجف، المكتبة المرتضوية، ۱۳۶۹ق.
- آملی، محمدتقی، المکاسب و البیع، تقریرات درس محمدحسین نائینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
- ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد، تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، قاهره، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۷ق.
- ابن عابدین، محمدامین بن عمر، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارالفکر؛ دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم، الأشباه و النظائر علی مذهب ابی حنیفة النعمان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- همو، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، بیروت، دارالکتب الإسلامی، بی تا.
- ابوزهره، محمد، الملكية و نظریة العقد فی الشریعة الاسلامیة، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۹۶م.
- اراکی، محمدعلی، کتاب البیع، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ق.
- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۱ش.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین، کتاب المکاسب، قم، دارالکتب، ۱۴۱۰ق.
- انصاری، مسعود؛ طاهری، محمدعلی، دانشنامه حقوق خصوصی، تهران، محراب فکر، ۱۳۸۶ش.
- بحرانی، محمد سند، فقه المصارف و النقود، قم، مکتبه فدک، ۱۴۲۸ق.
- پویان، مرتضی، «بیع حقوق معنوی و حرمت تصرف در آنها»، مجله پژوهشنامه فقه و حقوق اسلامی، شماره ۶، ۱۳۸۹ش.
- جزائری مروج، سید محمدجعفر، هدی الطالب الی شرح المکاسب، قم، دارالکتب، ۱۴۱۶ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
- حجاوی، موسی بن احمد، الإقتناع فی فقه الإمام احمد بن حنبل، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- حسینی، هاشم معروف، نظریة العقد فی الفقه الجعفری، بیروت، مکتبه هاشم، بی تا.

- حسینی روحانی، سید محمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ق.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- حصنی، ابوبکر بن محمد، کفایة الأخیار فی حل غایة الإختصار، دمشق، دارالخیر، ۱۹۹۴م.
- حکیم، سید محسن، نهج الفقاهة، قم، ۲۲ بهمن، بی تا.
- حیدر، علی، درر الحکام شرح مجلة الأحکام، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیلة، قم، دارالعلم، ۱۳۷۴ش.
- همو، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، بی تا.
- خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، بی جا، بی نا، بی تا.
- دسوقی، محمد بن احمد، حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالقلم، بیروت، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- روحانی مقدم، محمد؛ آقایی بجستانی، مریم، حق احکام و آثار آن، تهران، مجد، ۱۳۹۳ش.
- زاهدی، مهدی؛ پورعابد گلرودباری، یاسمن، «بررسی فقهی و حقوقی بیع اموال فکری»، مجله علوم خبری، شماره ۵، ۱۳۹۲ش.
- زحیلی، محمد مصطفی، الوجیز فی أصول الفقه الإسلامی، دمشق، دارالخیر، ۱۴۲۷ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه الإسلامی وأدلته، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
- زرقاء، مصطفی احمد، المدخل الفقہی العام، دمشق، دارالقلم، ۱۴۲۵ق.
- زیدان، عبدالکریم، الوجیز فی اصول الفقه، بی جا، مؤسسة قرطبة، ۱۴۳۸ق.
- سبحانی، جعفر، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۹ق.
- سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الأشباه و النظائر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی، الموافقات، عربستان، دار ابن القیم؛ دار ابن عفان، ۱۴۱۷ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، الأم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
- شریعت اصفهانی، فتح الله، رسالته فی تحقیق معنی البیع، قم، مؤلف، بی تا.
- الشریف، محمد مهدی؛ جعفری خسروآبادی، نصرالله، «چالشهای نظری بیع حق»، مجله مطالعات حقوقی، دوره ۷، شماره ۲، ۱۳۹۴ش.
- شهیدی تبریزی، میرزا فتاح، هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب، قم، دارالکتاب، ۱۳۷۵ق.
- شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ۶، تهران، مجد، ۱۳۸۸ش.



- صاوی، احمد بن محمد، *بلغة السالك لأقرب المسالك*، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- صفایی، سید حسین، *دوره مقدماتی حقوق مدنی: اشخاص و اموال*، تهران، نشر میزان، ۱۳۷۹ ش.
- طباطبایی قمی، سید تقی، *عمدة المطالب فی التعلیق علی مکاسب*، قم، کتابفروشی محلاتی، ۱۴۱۳ ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، *حاشیة مکاسب*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۴۱۶ ق.
- غامدی، ناصر بن محمد، *حماية الملكية الفكرية في الفقه الإسلامي و الآثار الاقتصادية المترتبة عليها*، مکه، جامعة ام القرى، بی تا.
- غنیمی، عبدالغنی بن طالب، *اللباب فی شرح الكتاب*، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، قم، دارالرضی، بی تا.
- قبولی درافشان، سید محمدهادی، *مفهوم بیع و تمایز آن از سایر قراردادها در حقوق ایران با بررسی تطبیقی در حقوق انگلیس*، تهران، مجد، ۱۳۹۲ ش.
- کاتوزیان، ناصر، *اموال و مالکیت*، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۴ ش.
- همو، *دوره عقود معین*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸ ش.
- محمد، علی جمعه، *المدخل إلی دراسة المذاهب الفقهية*، قاهره، دارالسلام، ۱۴۲۲ ق.
- محمدی خراسانی، علی، *شرح مکاسب*، تهران، عروج، ۱۳۹۱ ش.
- مدرس اعظمی، محمد محروس، *بیع الحقوق و المنافع*، بی جا، بی تا.
- مرداوی، علی بن سلیمان، *الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف*، بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۴۱۹ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *انوار الأصول*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ ق.
- موسوی قزوینی، سید علی، *ینایع الأحکام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ ق.
- موصلی، عبدالله بن محمود، *الاختیار لتعلیل المختار*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ ق.
- میلاد، عبدالناصر بن خضر، *البیوع المحرمة و المنهية عنها*، منصوره، دارالهدی النبوی، ۱۴۲۶ ق.
- نائینی، محمدحسین، *منیة الطالب فی حاشیة مکاسب*، تهران، المكتبة المحمدية، ۱۳۷۳ ق.
- نجفی ایروانی، علی بن عبدالحسین، *حاشیة مکاسب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، دارإحياء التراث العربی، بی تا.

- هاشمی شاهرودی، سید محمود، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶ ق.
- همدانی، رضا بن محمد هادی، حاشیة کتاب المکاسب، قم، محمدرضا انصاری قمی، ۱۳۷۸ ش.